

مضمون «اگزیتانسیسم و اگزیتانسیالیسم» در نزد شخصیت‌های ژان-ماری گوستاو لوکلزیو

وحید نژاد محمد (استادیار زبان و ادبیات فرانسه دانشگاه تبریز، تبریز، ایران)

nejad_mohammad@yahoo.com

چکیده

انسان با زمینه خاص آفرینش خود «موقعیت» خود را تعریف می‌کند و ادراکات و استنباط‌های وی در موقعیت‌های گوناگون زیستی وی از دیگری متفاوت است. به بیان دیگر، موجودی در «زمان» است و تاریخ و اهداف خود را به واسطه «آزادی و توانایی انتخاب خود» شکل می‌دهد. فلسفه با ایجاد پیوندی عمیق با ادبیات و رسوخ در ساختارهای فکری و عالم خیال نویسندگان و خالقان آثار هنری، توازن متون ادبی را به آینده تفکر تبدیل کرده و الگوهایی را برای پردازش در نزد آنان ایجاد کند. در این مقاله تلاش بر این است تا با نشان دادن سازه‌های فلسفی اگزیتانسیالیسم در نزد لوکلزیو، رمان‌نویس معاصر فرانسوی، معنای کنش‌ها و رفتارهای شخصیت‌های داستانی و واقعی وی را از ورای آگاهی، ادراک، طرح و هدفمندی آنها توجیه کرده و پاسخی به بحران‌های زیستی و اجتماعی شخصیت‌های وی در بنبوحه قرن بیستم و صحن نوشتار رئالیستی پیدا کنیم.

کلیدواژه‌ها: ادبیات، سارتر، اگزیتانسیالیسم، لوکلزیو، هستی، شخصیت داستانی.

۱. مقدمه

قرن بیستم نظاره‌گر روابط بسیار تنگاتنگ فلسفه و آفرینش‌های ادبی و قلمرو خیالی و نوشتاری بشر بوده است. ژاک دریدا با طرح مفهوم «ساختار شکنی»، لاکان با طرح «ساختار بندی ناخودآگاه همچون زبان»، «مرگ مؤلف» در نزد بارت، طرح «روابط پیوندی» در نزد ساختارگرایان و انسان‌شناسانی همچون لوی-استراوس، و فیلسوفانی همچون هایدگر، ژان پل سارتر که با بسط تفکر وجودی در قالب مقولات «هستی و زمان» و اصالت بشر، مباحث هرمنوتیک وجودی و ادبیات متعهد را شکل دادند. فیلسوفانی که با جهت‌دهی اندیشه‌های

انسانی مسیر را برای رهیافت اندیشه‌های فلسفی در بستر ادبیات میسر کردند. هایدگر با طرح هرمنوتیک فلسفی و ادبی و پرسش بنیادین از هستی و هستنده متأثر از پدیدارشناسی هوسرل و «عینیت حقیقی» و سارتر با گذشتن از معبر «تصادفی بودن» هستی، با نمود دادن «کنش و واکنش» سوژه در بستر فلسفه و ادبیات -همچون شخصیت آنتوان روکانتن^۱ در رمان تهوع- دست به واکنش و حرکت در مقابل مقولات پوچ‌گرا می‌زنند. از این منظر در نگرش‌های فلسفی جدید، فردیت سوژه یا اصالت سوژه بیشتر مطرح است تا ویژگی‌های عمومی و همگانی بشر. در فلسفه‌های اگزیستانس از سان در لابلای عنا صر طبیعی و تعبیر و برداشت‌های اخلاقی و اعتقادی تعریف و تفسیر می‌شود و «آگاهی و ادراک وی همواره آگاهی و ادراک یک چیزی است» (سارتر^۲، ۲۰۰۵، ص. ۱۱). این یعنی مثلاً آگاهی از صندلی بدون صندلی وجود ندارد. آگاهی زمانی پدیدار می‌شود که آگاهی از چیزی است (آگاهی همواره آگاهی از چیزی است). جستجوی حقیقت، جستجوی چرایی حوادث و شناسایی عالم محسوس و نامحسوس، پرسش در باب «آگاهی و حیات»، عواملی هستند که فلسفه را قویاً به ادبیات و دستاوردهای خیالی و هنری پیوند زده‌اند. وجود آنجایی یا حضور وجود یگانه در جهان^۳، نگاه دیگری، تشویش آگاهی از هست بودن و نیستی، مفاهیم «انتخاب و اختیار»، صورت ادراکی من از دیگری و واکنش و نگاه «دیگری» در مقابل من، طرح و گرایش و آزادی من، مقولاتی را تشکیل می‌دهند که در فلسفه‌های قرن بیستم به خصوص اگزیستانسیالیسم برای ترسیم «یک موجود ذهنی و نفسانی» بدان پرداخته شده است. ژان ماری گوستاو لوکلزیو^۴ رمان‌نویس معاصر فرانسوی،

۱. Antoine Roquentin: در این رمان اگزیستانسیالیستی، توانایی سوژه و آزادی وی درک «امکان خاص» سوژه را تبیین می‌کند. سارتر به کمک این رمان تجربی هستی‌شناختی روکانتن را برای خواننده خود نشان می‌دهد. تجربه تهی بودن و «امکان خاص» این امکان را به روکانتن می‌دهد تا هستی -مستعد آزادی- خود را دوباره احساس کرده و ضرورت هستی خود را در بی‌معنایی و بی‌تفاوتی (gratuité) معنادار سازد.

۲. Sartre

۳. Dasein

۴. Jean-Marie Gustave Le Clézio

شدیداً تحت تأثیر مکاتب فلسفی و ادبی رُمان نو^۶، ساختارگرایی، پدیدارشناسی هو سرل و هایدگر، اگریستانسیالیسم، اومانیسیم، ایدئالیسم و مباحث اسطوره‌شناسی قرار گرفته و با قرار دادن شخصیت‌هایش در «موقعیت‌های» گوناگون و با کُنش‌های متفاوت، در بطن «تشویش‌ها و بیگانگی‌ها»، مسئله ماهیت و هستی فرد -رها شده- را در جامعه غربی نشان داد. وی اصالت سوژه را در مقابل جامعه ما شین‌محور که وی را به بردگی گرفته، قرار داده و «گریز» را و سیله شناخت و جستجوی خویشتن از ورای شناخت «دیگران» معرفی کرد. ساختارهای متنی وی با مطرح کردن روابط پیچیده زبان و واقعیت زیستی، تفکر انتزاعی و عقل‌گرایی دکارتی را به تصویر می‌کشند. در واقع لوکلزیو همچون نویسنده متعهد در قلب حوادث زمانه خود قرار گرفته است. آیا تلاش لوکلزیو بر این است که ارتباطی میان ماده و جوهره جهان ایجاد کرده تا بتواند «با خویشتن و در کنار زبان دیگری سخن بگوید؟» (باختین^۶، ۱۹۷۸، ص. ۱۳۵) آیا شخصیت‌های لوکلزیو با حرکت، کُنش و جنب‌وجوش‌های خود الزاماً برای تعریف ماهیت خود، هستی خود را به نمایش در می‌آورند تا مسئله اصالت واقعیت و اصالت معنی را ممکن و تأویل‌پذیر سازند؟ و در نهایت آیا این شخصیت‌ها با تظاهر به هستی خود، تشویش‌های خود را در قالب هدفمندی‌های خود تبیین می‌کنند؟

۲. فلسفه وجودی و آفرینش‌های ادبی

انسان از زمان‌های بسیار گذشته در پی شناسایی هویت و جهان‌بینی خود بوده است و همه دردها و برداشت‌های خود را در قالب خواب و خیال به تصویر کشیده است. انسان معاصر و عقلانی نیز برای بیان بحران هویتی خود در جامعه نوشتار و روی‌پردازی را دستاویز خود قرار داده است. همین جستجو و سردرگمی، گریز و ایستادگی، اسطوره انسان مدرن را شکل می‌دهد. زیرا که وی بی‌وقفه به دنبال برقراری تعادل بین وجود لفسه^۷ (دارای اختیار و آگاهی)

۵. یکی از جریان‌های معاصر (اواخر دهه ۱۹۵۰) که در فرانسه شکل گرفت. این جریان ادبی که بیشتر تحت نفوذ تغییرات فرهنگی، اجتماعی و تاریخی بود شیوه نوشتار کلاسیک و سنتی رُمان‌نویسی را به سخره گرفت و با حذف روان‌شناسی در تار و پود روایت داستان، نظام ساختاری و ایدئولوژیکی متن را ویران کرد.

6. Bakhtine

7. Pour-soi

دردآلود و بحران‌زده خود و جامعه و پیرامون وی است. آفرینندگان و مولفان شاهکارهای ادبی بدنبال مفهوم سرنوشت و اصالت خود در لابلای متون ادبی و خیالی خود بوده و تلاش کردند تا مفهومی از خود «انسان» و غایت و هدفمندی وی برای جامعه و فرهنگ زیستی خود ارائه دهند. همان‌طور که در نزد فلاسفه باستان، همچون افلاطون، «دیگری» محور اندیشه و افسانه است؛ همان‌طور که کانت چندین بار آثار خیالی و تعلیمی ژان-ژاک روسو را مطالعه کرد تا به حقیقت و ماهیت انسان دست یابد. اگر ادعای فلسفه، نمود عقل و منطق بشر است ادبیات نیز در پی تو صیغ ساختار عقل و احساسات در بطن متون ادبی است. اگر نقطه پر تحرک این رویکرد را از عصر شکوفایی (قرن هجده) ملاک قرار دهیم خواهیم دید که هر دو در دستیابی به شعور و هست بودن انسان پیشتاز بودند. در واقع، با تأملی در ریشه «اگزیستانس» می‌توان بسیاری از مفاهیم کلیدی این نحله فکری را شناسایی کرد:

«فعل *existere* و *existo* در زبان لاتینی به معنی خروج از، ظاهر شدن، و برآمدن است. این اصطلاح مترادف با بودن و هستی استعمال می‌شود. ولی به اصطلاح فلسفه‌های اصالت وجود خاص انسانی و پدیدارشناسی، فقط به موجودات آگاه از واقعیت گفته می‌شود که می‌توانند آگاهی خود را از این واقعیت به موجودات آگاه دیگر انتقال دهند. به عبارت دیگر، اگزیستانس به نحو خاص هستی انسان اطلاق می‌شود.» (نوالی، ۱۳۷۴، ص. ۱۷)

آگاهی از همین هست بودن ما را در مقابل مفاهیم کلی اصالت فرد، ماهیت وی و ارزش‌های اخلاقی و ذهنی فرد و مقتضیات جسمانی و حیاتی وی قرار می‌دهد. اگزیستانس را می‌توان «توانایی بودن و یا در امکان خاص خود» (کوروز، ۱۳۷۸، ص. ۳۱) تلقی کرد که سوژه با آگاهی و انتخاب خود ماهیت هستی خود را کیفیت بخشیده و سرنوشت و آینده خود را می‌سازد. عبارت معروف سارتر «هستی مقلّم بر ماهیت است»^۸، یعنی انسان آزاد است و قبل از اینکه دست به انتخاب بزند «وجود و هستی» دارد، توازن ماهیت انسان را در موقعیت‌های تعریف شده نشان داده و به اقتضای اختیار وی، به هست بودن وی، معنی و جهت دهد ولی «قطعاً هیچ امری ممکن نیست آدمی را از ترس آگاهی هست بودن رهائی بخشد.» (ورنو،

۸. L'existence précède l'essence

۱۳۷۲، ۲۸۰) از این منظر، یافتن حلقه گمشده ماهیت انسان و جهان، حقیقت و ارزش‌های اخلاقی، از اهداف نوشتار و فلسفه معاصر به‌شمار رفته و در پی کشف احوالات انسانی خودنمایی می‌کند. همین سوژه با «طرح واقعیت فردی خویش» موجودیت خود را تحقق می‌بخشد. همان‌طور که به قول لوکلزیو، آنتونین آرتو^۹ در نوشته‌های اول شخص خود و در حیطه تئاتر فراواقع‌گرایانه و شقاوت^{۱۰} خود، «بدنبال شناسایی هستی خویش بود، بدنبال منطبق کردن هستی خود با هستی جهان» بود (لوکلزیو^{۱۱}، ۱۹۷۳، ص. ۵۵)

الف) پدیدارشناسی

شناخت و شناسایی پدیدارها، اشیاء و ظواهر پدیده‌ها نیازمند نگاه عمیق و واقعی به آن‌ها بوده و حصول موضوع و مضمون را الزام می‌کند. در واقع، تعبیر و تکنیک‌هایی همچون تأویل، تعلیق یا اپوخه^{۱۲} در قاموس هوسرل که در نقطه مقابل شکاکت^{۱۳} قرار گرفته، به «عین اشیاء» می‌پردازد تا نظام معنایی و پردازشی آن‌ها را تعیین و نمایان کند. در واقع توصیف ما از جهان به واسطه پدیدارها همان مقطعی است که شناسایی جهان را به واسطه «موجود بودن در آگاهی ما» ممکن می‌سازد. بنابراین در پدیدارشناسی استعلایی هوسرل که خصوصیت ذهنی داشته و متعلق به فاعل حس و ادراک، مُراد، آگاهی مستقیم و بی‌واسطه از ساختار و ترکیب پدیده‌هاست. به قول هوسرل «من جهان را همچون یک سوفسطایی انکار نمی‌کنم، و همچون یک فرد شکاک وجود آن را در هاله تردید نمی‌بَرَم. اما به یک تعلیق (اپوخه) پدیدارشناختی دست می‌زنم که مانع هرگونه قضاوت من در مورد وجود مکانی و زمانی می‌شود» (هوسرل، ۱۹۵۰، ص. ۱۰۱). بنابراین تأویل پدیدارشناختی همان توصیف و تبیین بدیهی و مسلم^{۱۳} است

۹. Antonin Artaud: نویسنده، مقاله‌نویس و نظریه‌پرداز تئاتر معاصر فرانسوی.

10. Théâtre de la cruauté

11. Le Clézio

۱۲. Epoché: مراد از این واژه یونانی باستان همان تعبیر نظر است که تمامی برداشتهای ما از جهان و پیرامون آن به حالت تعلیق در می‌آید. در واقع انسان بر مبنای اپوخه می‌تواند باور و اعتقاد خود را به جهان بیرونی به حالت تعلیق درآورد تا معنایی بر آن اعاده کرده و اعتباری بر آن صادر کند.

۱۳. Apodictique

که به دنبال اصالت معنی بوده و در دستور آگاهی مان قرار دارد: «برحسب تأویل پدیدارشناختی، آنچه به ذهن نمود داده می‌شود باقی می‌ماند، اما این باقی ماندن فقط از آن جهت است که بی‌واسطه در مقابل وجدان و یا در وجدان^{۱۴} حضور دارد [...] بنابراین قلمرو پدیدارشناسی، وجدان محض یا حالات وجدان یا پدیدارهای آن است.» (ورنو، ۱۳۷۲، ص. ۳۱-۳۲) هو سرل متاخر گام را از ذهن‌گرایی و آرمان‌گرایی در حیطه پدیدارشناختی فراتر نهاد تا به کاوشی هستی‌شناختی دست یابد و زمینه را برای هگل و اگزیستانسیالیست‌ها باز کرد. از این منظر، سوژه‌های لوکلزیو با آگاهی خود از اُبژه‌ها و واقعیت‌های خارجی تلاش می‌کنند تا ماهیت پدیدارها را تجربه کنند؛ زیرا که فهم انسان از جهان و پدیده‌ها در بطن و به کمک «آگاهی» صورت می‌گیرد. بنابراین در سایه آگاهی سوژه، پدیده‌ها و اشیاء تجسم می‌یابند. سوژه ارتباطی آگاهانه با پدیده‌های پیرامون خود برقرار کرده و تجربیات حسی خود را در برخورد با آن‌ها نمایان می‌کند. در داستان *صحرا* «لالا»^{۱۵} خیلی آرام به راهش ادامه می‌دهد و با چنان دقتی به شن‌های خاکستری نگاه می‌کند که چشمانش به درد می‌آیند. چیزهای زمین را می‌پاید، بی‌آنکه به چیز دیگری فکر کند» (لوکلزیو، ۱۹۸۰، ص. ۷۶). معرفت بنیادین^{۱۶} لوکلزیو که دانش قرن بیستم را با خود به همراه دارد، برگرفته از الگوهای شرقی و تفکر دیالکتیک است که ابزار تفکیکات عقلانی دانش مذکور را در زیر نوستار به خدمت گرفته‌اند. حال آنکه شعور سوژه و حقیقت در نوستار لوکلزیو همیشه در پی شناسایی خویش‌شن و جهان پیرامون است. پدیدارها برای موندو (Mondo) در حکایات موندو و داستان‌های دیگر و آکسی (Alexis) در زمان جوینده طلا در زمان و مکان ظاهر می‌شوند و ماحصل تجربیات آن‌ها را در قالب «شناخت» شکل می‌دهند: «من بر روی شن تیره نزدیک رودخانه رُژ^{۱۷} دراز کشیده‌ام، بدون اینکه بخوابم و یا در رویا با شم. و بر روی صورتم نور ملایم ستاره‌ها را حس می‌کنم، حرکت زمین را حس

۱۴. اگر به متن لاتین این نقل قول رجوع شود کلمه conscience «وجدان» ترجمه شده است. و این همان چیزی است که در این مقاله «آگاهی» نامیده شده است. بدیهی است که این واژه کاربردی از طرف مترجم کتاب، به کلمه «آگاهی» یک معنی اخلاقی «وجدان» داده است.

15. Lalla

16. épistémè

17. Roseaux

می‌کنم [...] من در بهت و سردرگمی زمان را پشت سر گذاشتم در حالی که به آسمان پُرستاره نگاه می‌کردم.» (لوکلزیو، ۱۹۸۵، ص. ۳۳۴). حرکت و «طرح» اصالت‌مدارِ آلکسی به عبارتی جستجوی عصر طلایی بشر یا رسیدن به سعادت ابدی است که در پی جنبش وی مفهوم می‌یابد: «حالا می‌فهمم بدنبال چه چیزی آمده‌ام: نیرویی بیشتر از نیروی من، یاد و خاطره‌ایی که قبل از تولد من شروع شده است.» (لوکلزیو، ۱۹۸۵، ص. ۲۰۹). بنابراین هر ادراکی، همواره ادراک چیزی است. ادراک آلکسی با رجوع به ماهیت اشیاء، از خلال تجارب و حوادث، در پی یافتن معانی آن‌ها بوده و بی‌وقفه مابین امور انضمامی و وقایع و شناخت رابطه برقرار می‌کند. و همین عناصر ارکان اساسی پدیدارشناسی شخصیت‌های لوکلزیو را تشکیل داده و آن‌ها را در بطن «مکان» و «موقعیت» بازنمایی می‌کند.

ب) هستی در جهان

هایدگر با رویکرد هرمنوتیکی و تأویل‌مدرن و طرح مفهوم «هستی در جهان» خود را در مقابل فلسفه دکارتی قرار داد و شناسایی سوژه رهاشده را در بطن «زمان و مکان» تبیین کرد. از سوی دیگر، انسان در میان اسباب و علل زندگی می‌کند و هستی وی با «امکانات شناخت» تعریف می‌شود. بنابراین «در جهان بودن و موقعیت محدود از ضروریات هستی انسان است» (نوالی، ۱۳۷۴، ص. ۳۰۰). روش تفسیر سوژه نیز در نزد لوکلزیو تأویل نظام‌مند نیست بلکه بیان استعاری است که از نگرش فردی به اگرستانس نشأت می‌گیرد. هایدگر با امتناع از تعاریف قبلی از ماهیت انسان، هستی انسان یا «دازاین» را که از هرگونه فرآیند مفهوم‌پذیری و مفهوم‌گرایی به دور است، با گذشته‌اش تعریف می‌کند؛ به عبارت دیگر، در بطن امکان و احتمالاتش. از این منظر، دازاین دیباچه‌ایست به جهان، به هستی خویشتن، به زمان و مکان. هایدگر با باور به اومانیزم در پرتو تاریخ و ذهنیت‌گرایی، نشان داد که سوژه به‌طور بی‌واسطه هستی و موجودیت خود را تعریف می‌کند: «دازاین مطابق با صورت هست بودن که به آن تعلق دارد، تمایل دارد تا هستی خاص خویش را با توجه به باشنده درک کند. همین باشنده که برحسب آن، دازاین اساساً به‌گونه‌ای دائمی و آنی، بتناسب 'جهان' خود را نشان می‌دهد» (هایدگر، ۱۹۸۵، ص. ۳۴). ماهیت هستی و چیستی موندو و آلکسی (جوینده طلا) نتیجه نحوه

و کیفیت هست بودن آنها در جهان پیرامون خود شان است: «موندو اینجا، در این شهر، افراد زیادی را می شناخت [...] و از آنها چیزهای مشکل نمی خواست» (لوکلزیو، ۱۹۷۸، ص. ۵۸) یا نزد آکسی در داستان *جوینده طلا* «حس می کنم در وجودم هیجان وسعت می گیرد حال آنکه کشتی به ساحل می رسد. چیزی تمام می شود، آزادی، سعادت دریا. حال باید بدنبال پناه بود، بدنبال سخن گفتن، پرسیدن» (لوکلزیو، ۱۹۸۵، ص. ۱۸۵). زیرا که آنها همه این شخصیت ها در کردارشان مسئول کیفیت خاص هستی خود هستند و «آگاهی و جهان» آنها که دو عنصر لاینفک است به هستی آنها اصالت می دهد. از سوی دیگر، همین اصالت با «دیگری» نیز پیوند برقرار کرده و «می اندیشیم» دِکارتی را از انحصار خارج کرده و به «می اندیشم جمعی» رهنمون می کند.

پ) سارتر

وی با آثار فلسفی خود همچون *هستی و نیستی*، *اگزیستانسیالیسم انسانی* است، ادبیات چیست؟ و با آثار ادبی و فلسفی خود همچون *رمان تهوع*، نشان داد که تاریخ و هویت سوژه متعلق به آینده است نه گذشته. سارتر در کتاب خود به نام *ادبیات چیست؟ مسئله ادبیات متعهد* را مطرح کرد و با شفافیت نشان داد که ادبیات و آفرینش های ادبی به دنبال هدفی هستند و آن دستیابی به قوه شناخت و آزادی است. این کتاب دربرگیرنده عناوینی است همچون «نوشتار چیست؟»، «چرا باید نوشت؟» و «برای چه کسی باید نوشت؟» و سارتر با پاسخ به آنها تلاش کرد تا قلمرو نوشتار یک مؤلف را همچون یک عمل تعهدآمیز نشان دهد. به نظر وی ادبیات درمانگر و راهگشا، ادبیاتی است که از انسان را به سمت بهبود شرایط و سرنوشت حاکمش هدایت کند. سارتر همین هستی در جهان را تنها واقعیت انسانی قلمداد می کند و همان طور که قبلاً عنوان شد به تعبیر هایدگر، «وجود حضوری و یا دازاین»^{۱۸} که تنها عنصر و هستی معنادار در جهان است، خارج از جهان معنی ندارد. همین هستی از ورای افعال و مقاصد تعریف شده و آگاهی را در زمان، موقعیت و طرح نشان می دهد و بقول سارتر «واقعیتی خارج از عمل وجود ندارد... انسان جز طرح و برنامه ریزی خود چیزی نیست، او در حلی وجود دارد که

خود را محقق می‌سازد» (نوالی، ۱۳۷۴، ص. ۳۰۲). سوژه سارتر با آزادی و در کنار «دیگری» و در میان الزامات جغرافیایی و اجتماعی تعریف می‌شود. این برداشت از «اصالت وجود انسانی»^۱ انسانی^۱ موقعیت وی را نیز از لابلائی امکانات و شرایط وی نشان می‌دهد. وی با طرح سوژه آگاه و توانایی‌های خاص سوژه توانست ماهیت وی را از تعریف سنتی خارج کرده و با توسل به «می‌اندیشم»^۲ دکارتی^۳ و نگرش «موقعیت‌محور» در باب انسان ادعا کند که «آدمی جز عقل نیست» (سارتر، ۱۳۸۰، ص. ۵۱). تصور و برداشت سارتر از انسان در باب ساختن دنیای خود توسط اعمال خود، همان سبک و سیاق فلسفی است که از هایدگر به عاریه گرفته و توانست امکان اختیار و افعال انسانی را با آزادی توجیه کند. سارتر همچون گابریل مارسل^۴ فرانسوی بر این باور بود که «وجود و هست بودن» بالاتر از همه چیز است و تعریف و تبیین‌کننده ماهیت و ذات بشر بوده و جستجوی سر دیگری^۵ و تعامل با وی، معنای هست بودن را کامل می‌کند.

۳. پیوند اگرستانس و ادبیات

- سوژه باوری

در فلسفه اصالت وجود، انسان آزاد متولد می‌شود و مسئول اعمال خویش است. به بیان دیگر، «وجود وی مقدم بر ماهیت وی است.» در داستان صحرا، سوژه (لالا) با «تمامیت» خود و با عقل و احساس و آینده‌نگری دست به «انتخاب»^۶ می‌زند تا رفتار و حرکت خود را با

1. existentialisme

2. cogito

۳. دکارت علاوه بر طرح «وجود اندیشه‌محور» انسان، به ثنویت دو جوهر -تن و روان- نیز قائل بود که نسبت به هم غیرمتجانس و غیرقابل تأویل هستند.

۴. Gabriel Marcel: فیلسوف اگرستانسیالیست معاصر فرانسوی. به نظر وی هسته فلسفه، برر سی «وجود» است؛ وجودی که همچون یک «راز» خودنمایی کرده و در سیلان است.

۵. از این منظر هر دو فیلسوف به برداشت و مفهوم و حضور دیگری در نزد امانوئل لویناس نزدیک می‌شوند. زیرا که لویناس بر این باور بود که انسان از ذهنیت‌گرایی خود خارج شده و دارای یک ارزش اخلاقی و دینی است. متافیزیکی لویناس رابطه سوژه و «دیگری» را به نحو احس تبیین و تعریف می‌کند.

6. Choix

شکل‌دهی تاریخ آینده نشان دهد. «لالا تنها ماند در میان صحرا، ایستاده و کمی خمیده بر روی سنگ کف. باد سرد او را می‌سوزاند، باد مهیبی که زندگی انسان‌ها را دوست ندارد» (لوکلزیو، ۱۹۸۰، ص. ۲۰۲). لوکلزیو با خلق رمان‌هایی همچون *جوینده طلا*، *موندو و داستان‌های دیگر*، *صحرا*، *جنگ*، *طوفان نوح*، *جلسه مادی*، *آفریقایی*، *آنتی‌شا*، نشان داد که نه به تحول‌گرایی ماده و نه به ذهن‌گرایی باور داشت بلکه هدف وی از طرح برخورد ذهنی و بصری با پدیده‌های طبیعی و عقلی، ارائه مسئله آگاهی و اصالت در مورد انسان بود. سوژه لوکلزیو هم مسئول و هم شخصی است زیرا که از برداشت کلی بسیار به دور است. وقتی که آن‌ها «هدفی» را انتخاب می‌کنند موقعیت خود را نیز برحسب آن هدف جهت‌دهی می‌کنند و در نتیجه اشیاء را منطبق با اهداف و تصمیمات خود معنادار می‌کنند و این اشیاء از وضعیت بی‌معنایی و بی‌ارزشی خارج می‌شوند. «انسان امری قابل تبدیل به داده‌های اولیه و گرایش‌های مشخص و معین نیست که خود نیز حامل آن‌ها باشد مانند خصایصی که یک شیء دارد» (سارتر، ۱۹۷۶، ص. ۶۲۰). سوژه‌های لوکلزیو با تو صیف پدیدار و اشیاء و با التفات به آن‌ها، شناخت خود را بی‌واسطه معنادار می‌کنند. این شخصیت‌ها در سایه آگاهی، حرکت خود را از شناخت حسی به سمت آگاهی پیش می‌برند تا معرفت مطلق خود را به تعبیر هوسرل با سوژه استعلایی نشان دهند. در واقع همین سوژه «علاوه بر این که خود تحول می‌یابد، اشیای عالم را نیز زمان‌مند می‌کند؛ یعنی با التفات به آن، معانی تازه‌ای به آن‌ها می‌بخشد» (نوالی، ۱۳۸۳، ص. ۲۲۵) از خودبیگانگی و انزوای آدام پولو (Adam Polo) در رمان *صورتجلسه^۱* نشانگر تیرگی تقدیر انسانی است. داستان با محتوایی آکنده از نشانه‌های اسطوره‌ای، سوژه‌ای را به تصویر می‌کشد که تنش‌های اجتماعی را در خود ضبط کرده و دستخوش کهن‌الگوهای عصر جدید است. شخصیت‌های لوکلزیو از تمدن‌های خود جدا شده و با عصیان در مقابل آن‌ها به پی‌شواز حوادث و ماجراها می‌روند. همین فرآیند جدایی از دیار و تمدن، یادآور قهرمان داستان *رابینسون کروزوئه* اثر دانیل دفوئه است که بی‌وقفه در تلاطم وقایع و اتفاقات^۲ غوطه‌ور هستند. سوژه لوکلزیو

1. Procès-verbal

2. Robinsonade

همچون انسان مورد نظر راتر^۱ (روانشناس آمریکایی) «می‌تواند تجربیات خود را تنظیم و هدایت کند و رفتارهای خود را برگزیند. راتر معتقد است که اگرچه مردم تحت تأثیر متغیرهای بیرونی هستند، اما قادرند ماهیت و میزان این تأثیر را شکل بدهند» (کریمی، ۱۳۹۲، ص. ۱۹۴-۱۹۵). بنابراین آدام پولو در رمان *صورتجلسه* سه به‌عنوان منشأ عمل از سانی نشان داده شده و «نگرش و حالت درونی و آگاهی او از وضعی است که در جهان دارد» (نوالی، ۱۳۷۴، ص. ۱۷۵) و برای وی بسان سوژه، وجود لئفسه و فی‌نفسه اهمیت خود را از منظر «آگاهی و شناخت» حفظ کرده و به حرکت وی جهت می‌دهد.

- شخصیت

لوکلزیو نویسنده‌ای است که صفحات زیادی از نوشته‌های خود را به رؤیا، اسطوره، مکان‌های جغرافیایی و وقایع تاریخی سرزمین‌های آفریقایی یا آمریکای لاتین اختصاص داد. رفتار و حرکت شخصیت‌های لوکلزیو با «موقعیت»، گرایش و اهداف آن‌ها تفسیر می‌شود. رفتاری که در بطن روابطی است که نقش اساسی را آینده و آتیه بازی می‌کند. سوژه لوکلزیو دارای حضوری باورنکردنی است و در کانون تنش‌های گوناگون اجتماعی قرار گرفته است. از اولین اثر *صورتجلسه* گرفته تا پایان سال‌های هفتاد فعالیت‌های نوشتاری مؤلف، سوژه از یک «آگاهی ناگوار از خویش‌شنی» برخوردار است. این آگاهی نشانگر تغییرات اساسی ارزش‌هایی موجود در فرهنگ‌ها و اجتماعات است که بیشتر در نزد مؤلف رنگ و بوی تاریخی به خود دارند. سوژه لوکلزیو یک کارکرد اجتماعی دارد. به بیان دیگر سوژه لوکلزیو در حالت دگرگونی است و تعریف ثابتی ندارد. شاید همین نکته گویای تفکر هایدگر در باب ماهیت تحول‌پذیر انسان باشد. سوژه لوکلزیو به دنبال «طرح و هدف» و «وحدت» است و همین ادراک کُل معنای رفتارهایش را توجیه می‌کند. لوکلزیو در داستان *صحرا* با نشان دادن آگاهی سوژه که مجموعه التفات وی به اشیاء و توصیف ذات‌ها است، درصدد برآمد تا به عین‌ها صورت

1. Julian Rotter

تکوینی دهد: «لالا چشمانش را می‌بندد، پیش می‌رود، کمی خمیده به سمت جلو، همانطور که قبلاً در صحرا بسوی منبع روشنائی پیش می‌رفت» (لوکلزیو، ۱۹۸۰، ص. ۲۹۳). و همین جنبش‌ها، تغییر موضع‌ها تعریفی از ماهیت سوژه را در ذهن خواننده ایجاد می‌کند؛ «زیرا که ماهیت انسان در وجود اوست، یعنی از وجود او که همین امکان خاص است، نشأت می‌گیرد» (نوالی، ۱۳۷۴، ص. ۲۵). در مجموعه داستانی *موندو، لولابی*^۱ با تصمیم‌های خود جهش یا امکان خاص خود را نیز تبیین می‌کند: «روزی لولابی تصمیم گرفت تا دیگر به مدرسه نرود، صبح زود و اواسط ماه اکتبر بود» (لوکلزیو، ۱۹۷۸، ص. ۸۱). در داستان *چرخ آب*^۲، شخصیت داستان، «ژوبا^۳ از مزارع خالی از سکنه می‌گذرد، از واپسین خانه‌های دهقانان دور می‌شود» (لوکلزیو، ۱۹۷۸، ص. ۱۴۹) و ژوبا می‌گوید «می‌خواهم ابدی باشم، برای اینکه این سرزمین را ترک نکنم، تا همیشه آن را ببینم» (لوکلزیو، ۱۹۷۸، ص. ۱۶۰). لالا در داستان *تعلیمی صحرا* از ارزش‌هایی امتناع می‌ورزد که در جامعه مورد قبول واقع شده‌اند «حالا که من تو را انتخاب کرده‌ام هیچ کسی قادر نخواهد بود مرا بدزدد و یا به زور مرا برای ازدواج کردن نزد قاضی ببرد» (لوکلزیو، ۱۹۸۰، ص. ۲۱۹). مادر آکسی در *جوینده طلا* اظهار می‌کند «باید از اینجا برای همیشه حرکت کنیم» (لوکلزیو، ۱۹۸۵، ص. ۴۷). شخصیت ناچاراً به یک جابه‌جایی، به یک آغاز، به یک سفر و حرکت دست می‌زند تا شاهد بازی تخیل و دگردیسی‌های خود باشد. از این‌رو، سوژه لوکلزیو در قاموس سارتر و از سان شنا سی راتر «آزاد است تا نه فقط رفتار کنونی خود، بلکه آینده خود را نیز شکل دهد» (کریمی، ۱۳۹۲، ص. ۱۹۵).

- مضمون اصالت

برای شناسایی این مضمون ابتدا باید تعریفی از «احساس تشویش» ارائه گردد. این احساس که بسیار مورد توجه کیرکی گارد^۴ (فیلسوف دانمارکی) و هایدگر است، سوژه را فرا می‌گیرد.

۱. Lullaby

۲. La roue d'eau

۳. Juba

۴. Kierkegaard: فیلسوف دانمارکی و پدر اگزیستانسیالیسم بود که با تأکید بر انتخاب و تعهد سوژه، و با افشای آزادی وی در عرصه وجود، معنای زندگی را بر انسان زنده کرد. به باور وی تشویش و دلهره نیستی از آزادی انسان ناشی می‌شود.

سوژه دست به انتخاب زده و تاوان ارزش‌های خود را می‌دهد. در نزد لوکلزیو موقعیت سوژه، همیشه با حوادث تاریخی و اجتماعی مواجه هست. وی در داستان *خلسه مادی* نشان می‌دهد که چگونه سوژه به دنبال تولید معنا بوده و یک جهان‌بینی جسم‌گرا و ماده‌گرا را در خود شکل می‌دهد. سوژه لوکلزیو با جامعیت و حدانی خود، احساس هستی خود را شکل می‌دهند. اصالت این سوژه از ریشه‌ها و سنت‌های معمول خود دور شده و توانایی خود را با حس کردن «لحظات آنی» در کنار طبیعت غنا می‌بخشد. وی که در بطن الزامات گوناگون قرار گرفته، از «آزادی مطلق» و «قدرت انتخاب» برخوردار است. سوژه که در یک «موقعیت» تاریخی و اجتماعی قرار گرفته باید دست به عمل بزند. حتی افرادی که از اقدام به تصمیم و کاری امتناع می‌ورزند، در قاموس سارتر دست به انتخاب می‌زنند. از این منظر، اگرستانسیالیسم لوکلزیو در پی این است که با فهم ماهیت و طبیعت انسان، پا را فراتر گذشته و با نشان دادن وحدت انسانی، تجارب فیزیکی آن‌ها را نشان می‌دهد. لالا در *رمان صحرا* گذشته را با آینده خود با طرح معمای هستی پیوند می‌زند و پاسخ آن را خواه ناخواه در آخرین سطور رمان با تولد انسانی ارائه می‌دهد؛ این پاسخی است به تقدیر نوشته شده خویش. هرچند که بحران چارچوب خانوادگی شخصیت‌های لوکلزیو (از لالا گرفته تا فتنان در *رمان انیشتا*) از ورای لحظات واقعی خود را نمایان می‌کند، ولی پیوسته زندگی آن‌ها بر اساس معنی، هدف و اصل واقعیت مرتبط با طبیعت تعریف و مطالعه می‌شود. زیرا که اشیاء به تعبیر سارتر تابع تصمیمات بشری هستند و همان‌طور خواهند بود که او تصمیم می‌گیرد. موندو و آلکسی (در *جوینده طلا*) همچون طرفداران نظام مارکسیسم دارای بینش مادی نیستند و نقش طبیعی انسان را حذف نمی‌کنند بلکه آن‌ها موجوداتی هستند که بعضی مواقع رفتارهای آن‌ها غیرقابل پیش‌بینی است. آدام پولو در *صورتجلسه* سه نیز با امتناع از قوانین و گداهای اجتماعی و شهری، انزوا را برگزیده و تلاش می‌کند تا واکنشی در مقابل شرایط و موقعیت‌ها نشان دهد. وی حتی با نوع پوشش خود علیه گداهای اجتماعی حرکت کرده و تصویر اجتماعی قهرمان را دگرگون می‌کند: «به نظر یک گدا بود. نیم‌تنه عریان، سر برهنه، پاهای عریان [...] با شلوار پارچه‌ای درب و داغون به رنگ بژ [...]» (لوکلزیو، ۱۹۶۳، ص. ۱۵). در واقع برای جلوه‌های اصالت، داستان‌ها و حکایات لوکلزیو گام را فراتر نهاده و ترکیبی از «حکایت و میل» ایجاد

می‌کند یا به تعبیر رولان بارت: «منشأ حکایت، میل درونی است. با این وصف، این میل درونی باید تغییر یابد و به یک نظام برابری‌ها و مجازها وارد شود» (آدام، ۱۹۹۴، ص. ۲۷۳).

- آزادی

طرفداران اصالت وجود اعتقاد داشتند که انسان با «آزادی» خاص وجود انسانی، هستی و موقعیت خود را تعریف می‌کند. و اگر طرح (project) و هدفی برای خود تعریف می‌کند به این خاطر است که دارای انتخاب و آزادی است. همین «طرح» فی‌نفسه مستلزم عمل است و به‌واسطه آن وجود انسانی تبیین می‌گردد. سوژه‌های لوکلزیو با دخل و تصرف، با طرح و هدف و با تغییر و تحول، به موجوداتی تبدیل می‌شوند که «هستی» می‌یابند و از قبل تعریف شده نیستند؛ زیرا که به تعبیر اگزیستانسیالیست‌ها اساساً «طرح» هستند نه سازش‌پذیر و خنثی، نه مادی‌گرا و جبرگرا، بلکه همیشه در حال «تحول و تکون» بوده و جهان را از بی‌معنایی^۱ تهی می‌کنند: «أفعال انسانی منبعث از گذشته نیستند که از اختیار انسان خارج شوند بلکه حاصل هدفی هستند که ما مصمم به تحقق بخشیدن آن هستیم» (سارتر، ۱۹۷۶، ص. ۵۱۴). از نظر طرفداران اصالت وجود، انسان تنها موجودی است که در سایه باورهاش با انتخاب، اعمال و آزادی خود، اهداف و طرح خود را تعیین می‌کند و نمی‌تواند اسیر جبرگرایی‌های (déterminisme) متعارف شود زیرا که به نظر آن‌ها «جبری وجود ندارد، انسان آزاد است، انسان خود آزادی است» (سارتر، ۱۹۹۶، ص. ۴۵). در داستان *آوای گرسنگی*، لوکلزیو با صراحت ابراز می‌کند که «از سال‌های بی‌روح و کسل‌کننده خارج می‌شوم، در روشنایی وارد می‌شوم. من آزاد هستم. وجود دارم» (لوکلزیو، ۲۰۰۸، ص. ۱۳). و به قول خود لوکلزیو «آزادی را انجامی نیست، همچون گستره زمین، وسیع است؛ زیبا و بی‌رحم همچون نور، شیرین مثل چشمه‌های آب» (لوکلزیو، ۱۹۸۰، ص. ۴۳۹). در بیشتر موارد، شخصیت قادر نیست با شرایط زیستی خود، با ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی و قراردادهای خطه‌ای پیوند برقرار کند در نتیجه هویت خود را گسیخته می‌یابد؛ همچون شخصیت داستانی موندو در داستانی به همین نام و شخصیت لالا^۲ در *رمان صحرای*. در این رمان لالا دست به اعتراض می‌زند و آزادی خود را

1. Gratuité

2. Lala

در صحرای بیکران پاکی و طهارت می‌یابد. باید افزود که این سوژه‌ها آزادی خود را در سایه «دیگری» و در برخورد با جهان و پدیدارها حاصل می‌کنند در غیر این صورت آن‌ها جز ذهنیت‌های محض چیز دیگری نیستند. تمامی کُنش سوژه‌ها (اِتل، فَنَتان، موندو) دارای هدف هستند زیرا که «اصولاً آزادی باید به عمل منتهی شود و الا انتخاب هدف‌های غیرعملی مبین آزادی نیست» (نوالی، ۱۳۷۴، ص. ۱۶۸). موندو و فَنَتان در رُمان اُنیتشلا در موقعیت‌ها و امکانات خاص خود آزادی خود را نشان می‌دهند. در واقع، آن‌ها با توسل به «انتخاب» و «مقاصد» خود، به هستی و پیرامون خود معنا می‌دهند: «فَنَتان دفتر قدیمی مدرسه را برداشت و به نوشتن داستان ادامه داد، یک سفر بزرگ، کشتی اِسِتِر بر روی رودخانه حرکت می‌کرد، و همچون یک شهر شناور بزرگ بود» (لوکلزیو، ۱۹۹۱، ص. ۱۲۰). اِتل در آوای گرسنگی که می‌تواند تصویر مادر مؤلف باشد، در تن دادن به ازدواج با لوران فلد^۱ سرنوشت خود را انتخاب می‌کند. از این رو «ماهیت انسان از کیفیت برخورداری او از آزادی‌اش، سرچشمه می‌گیرد، او محکوم به آزادی است [...] و بسوی امکانات گشوده است» (نوالی، ۱۳۷۴، ص. ۴۳) آزادی لالا در رمان صحرا نیازمند قبول آگاهی، انتخاب و مسئولیت در دنیای او است. لالا آزادی خود را در بطن امکان و توانایی خود خواسته یا ناخواسته نشان می‌دهد زیرا که تصمیم وی دلیل آزادی وی است و نگرش و اعتقاد وی، بیانگر «طرح‌های» وی است که معنای «متعالی» به خود می‌گیرند. لوکلزیو این احساس «ارزشمندی و هدفمندی» را در درون شخصیت‌هایش ایجاد می‌کند تا وجود خاص انسانی خود را مقدم بر ماهیت‌شان نشان دهند؛ زیرا که آن‌ها پیوسته تلاش می‌کنند تا «امکان خاص» خود را تحقق بخشند.

- موقعیت

به باور سارتر «هستی انسان مقدم بر ماهیت وی است»، زیرا که انسان در موقعیت زیستی خود آزاد است و قبل از اینکه دست به انتخاب بزند «وجود و هستی» دارد و به واسطه همین «وجود داشتن» ماهیت خود را تعریف و تبیین می‌کند. به عبارت دیگر مفهوم عبارت سارتر «بدین معنی است که انسان، ابتدا، وجود داشته و در جهان ظاهر می‌شود و بعداً خود را تعریف

1. Laurent Feld

می‌کند» (سارتر، ۱۹۹۶، ص. ۲۹). سوژه لوکلزیو بیانگر نوعی وحدت در ساختار خویشتن انسانی است. «میل و گرایش» وی که یکی از ارکان اساسی اگزیستانسیالیسم محسوب می‌شود، در جهت ارضای امیال مادی بی‌معنا بوده و در مسیر پر کردن خلأ و فقدان ماهیت مفهوم پیدا می‌کند. آهنگ میل و طرح به عبارتی دعوت به خودآگاهی است. آگاهی از خویشتن و دنیای پیرامون. بُعد عاطفی و انتخابی این «گرایش و طرح» نیز به سوژه بستگی داشته و عاملی برای «هدف» در نزد وی می‌باشند:

«اختیار قوام‌بخش موقعیت است، زیرا که موقعیت فقط برای وجدانی است که خود را از آن می‌رهاند و آن را با طرح‌ها و پیشنهادهای خود روشن می‌سازد [...] هیچ واقعه‌ایی برای من روی نمی‌دهد مگر اینکه آن را با اختیار انتخاب کرده باشم.» (ورنو، ۱۳۷۲، ص. ۲۷۱)

همین اختیار مفهومی را به فعل «تغییر» ارائه می‌دهد و همه وقایع را معنادار می‌کند. در واقع سوژه با آگاهی از امکانات بی‌پایان هستی، علت غائی خود را مبنا قرار داده و طریقی را که به آن می‌نگرد، می‌گزیند. بنابراین برای لوکلزیو، همچون آدلر و یونگ، «شکل‌دهی رفتارها را ناشی از هدف‌های انسان می‌داند. یعنی رفتار انسان را تابع هدف‌هایی می‌داند که در پیش روی او قرار دارد» (کریمی، ۱۳۹۲، ص. ۸۳) و به همین علت، ضرورت عمل است که تجارب و فعالیت‌های شخصیت‌ها رنگ و بوی خلاقیت به خود می‌گیرند. همان‌طور که آلکسی و خانواده‌اش در جوینده طلا تعیین‌کننده الگوها و رفتارهای خود هستند: «چهارشنبه ۳۱ اوت، ما دنیای خودمان را ترک می‌کنیم، زیرا که دنیای دیگری را نشناخته‌ایم. همه چیز را از دست می‌دهیم، خانه بزرگ در منطقه بوکان (Boucan)، جایی که متولد شدیم. ایوانی که مامان کتاب مقدس را برایمان می‌خواند» (لوکلزیو، ۱۹۸۵، ص. ۹۹).

- تشویش

شخصیت‌های لوکلزیو در تشویش، هستی خاص خود را شکل می‌دهند زیرا که «مسئولیت» انتخاب‌های خود را بر عهده می‌گیرند. برای سوژه لوکلزیو، آن چیزی که دارای معناست دارای اعتبار است و با آگاهی از گذشته خود موقعیت خود را به «هستی و هست» در می‌آورد و هر حالت و واکنش آن‌ها محرکی برای «عمل، طرح و انتخاب» آن‌ها محسوب می‌شود. ولی آگاهی آن‌ها دستخوش تشویش اگزیستانسیالیستی است و برای چاره آن دست به تغییر و تحول و

انتخاب می‌زنند؛ زیرا که همین «دلهره» یک احساس ساده ذهنی نیست و نباید آن را مترادف «ترس» دانست بلکه دلهره‌ای از «نیستی» است و تجربه واقعی وجود انسانی. طرفداران نحله اصالت وجود بر این باور بودند که همین «دلهره» ماهیت هستی انسان را شکل می‌دهد. در *آوای گرسنگی* «اِتل احساس می‌کرد که تشویش و ترسی وی را فرا می‌گیرد. از صندلی خود بلند شد و به سمت آشپزخانه دور شد که در آنجا آیدای مهربان ظرف می‌شست. و برای خشک کردن و چیدن بشقاب‌ها به وی کمک کرد» (لوکلزیو، ۲۰۰۸، ص. ۷۷). به نظر سارتر نیز همین دلهره، همان تشویش آزادی و نیستی است: «اِتل همان تهوع را در گلویش حس می‌کرد» (لوکلزیو، ۲۰۰۸، ص. ۸۳). برداشت سارتر از تشویش-در-جهان رابطه تنگاتنگی با «تعهد» در نزد سوژه دارد. به قول وی «بشر یعنی دلهره. این دلهره حجابی نیست که ما را از عمل و اقدام جدا کند، بلکه جزئی از عمل است» (سارتر، ۱۳۸۰، ص. ۳۰-۴۲). دیدگاه اگریستانسیالیستی با رویکرد اهداف و تعلیمات آتیۀ سوژه دقیقاً در مقابل روان‌کاوی زیگموند فروید قرار گرفته است. زیرا که در نزد فروید شخصیت در بطن یک جبر-بازگشت به گذشته- قرار گرفته که برای شناخت اختلالات شخصیتی وی علم به آن دوره ضروری است. به قول سارتر «ترس آگاهی ساختار دائمی وجود آدمی است [...] من تنها و در ترس آگاهی، در مقابل طرح یگانه و نخستینی که مقوم وجود من است، سر بر می‌آورم؛ تمام موانع و جان‌پناه‌ها، نیست گرفته شده به واسطه وقوف من به مختار بودن، از بین می‌روند» (ورنو، ۱۳۷۲، ص. ۲۷۳) بنابراین این حزن و اندوه هم با تعهد آدمی و هم با آزادی وی برای اقدام مواجه است. موندو، لولابی، لالا، نور، کودکان تنهایی هستند که از جامعه و مدرسه (مُدرن) بریده شده‌اند ولی پی‌درپی از ماهیت زیستی خود سؤال می‌پرسند و برای آن راه حل ارائه می‌دهند. آن‌ها مابین انقلاب و وحشت درونی تقلا می‌کنند. حتی زمان و گریز آن نیز به دلهره هستی آن‌ها می‌افزاید و واکنش‌های آن‌ها در برابر گذر زمان، تصاویری را برای خواننده داستان‌هایشان می‌دهد که بیشتر از اینکه خیالی و داستانی باشند درونمایۀ اگریستانسیالیستی دارند. از سوی دیگر، شهر و جامعه نیز تصاویر تشویش‌آوری را برای شخصیت‌های لوکلزیو به وجود می‌آورند. در نتیجه، دلهره حاصل حاکی از خودبیگانگی سوژه بوده و کلام و روان را نیز تحت اشاعه قرار می‌دهد. در زمان کتاب‌گریز تشویش جامعه و زمان به‌طور تنگاتنگی درهم آمیخته شده است: «به تدریج شهر، او

را طرد می‌کرد، او را به‌طور نامحسوسی کنار می‌زد، او را با دیوارهایش در تنگنا قرار می‌داد» (لوکلزیو، ۱۹۶۹، ص. ۱۲۵).

- دیگری

یکی از الزامات اجتماعی انسان، همزیستی وی با انسان‌هاست. البته همین همزیستی نیز انسان را از آزادی واقعی و مطلقش محروم می‌کند. بعضی مواقع نیز همین رابطه با دیگری نیز به عرصه تنش و تعارض تبدیل می‌گردد. ولی به هر حال انسان باید «معنایی» را به زندگی خود در بطن اجتماع اعاده کند. قسمتی از واقعیتی که وجود من است ناشی از خودِ دیگری و نگاهِ دیگری بوده و خارج از دسترس من است. موندو با تجربه مستقیم خود از پدیدارها و تجربیات ذهنی و درونی خود تلاش می‌کند پاسخی به غیر ارائه کند. همین پاسخ، عامل و محرک، من را از خود بیگانه می‌کند و آن را در بطن یک برهان قرار می‌دهد. سارتر متأثر از فلسفه هگل، بر این باور بود که نه تنها «دیگری و نگاه دیگری» بلکه قضاوت وی نیز زندگی انسان را تحت الشعاع قرار می‌دهد. از این‌رو، سوژه محوری در اینجا جای خود را به دیگر محوری و ادراکِ دیگری می‌دهد که نظام هستی سوژه را دچار تغییر و تحول می‌کند. همین تحول و دگردیسی را در نزد شخصیت‌های نمایش‌نامه در بسته (*Huis clos*) سارتر شاهد هستیم که خود را در آینه چشمان دیگری می‌بینند. شخصیت‌های لوکلزیو نیز به دیگری وابسته هستند همان‌طور که دیگری نیز به آن‌ها وابسته است: «دیگری واسطه ضروری من و خویشتم است» (سارتر، ۱۹۷۶، ص. ۲۶۵). شاید بتوان برداشت بدبینانه‌ای از دیگری در نزد سارتر را این‌گونه نیز بیان کرد که روابط انسانی را تعبیر و مفاهیمی همچون عشق، عاطفه، روابط خونی و محبت و غیره، بسیار تلطیف می‌کنند. ولی هرگز برای انسان گریزی از نگاه و قضاوت دیگری وجود ندارد. نمایش حضور دیگری در طول گفتگوها، کلمات و تبادلات کلامی، تحولات و عملکردهای دیگری را نشان می‌دهد، به طوری که می‌توان دموکراسی مطلق «دیگری» را در آثار لوکلزیو مشاهده کرد. از این‌رو، شعور شخصیت از حضور دیگری نفع برده و خود را جزئی از دیگری به حساب می‌آورد. همان‌طور که نمونه‌های کثیری را در نزد مؤلف می‌توان ذکر کرد؛ مثلاً در رمان *جوینده طلا*: «به دنبال کسی هستی؟ - نه، [...] دریا را می‌پایم. - نگاه کن به کشتی که می‌گذرد. نامش را می‌بینی؟ - آن را می‌شناسم. آرگو است. کشتی من. به

دنبال من است. - قصد رفتن داری؟ - بله. به زودی خواهم رفت» (لوکلزیو، ۱۹۸۵، ص. ۷۸) همین دیگری وضعیت و موقعیت مادی و انسانی ما را می‌تواند دچار تحول کند زیرا که قادر است نگرش و شخصیت ما را جهت‌دهی کند؛ زیرا که «من نگاه غیر را که به سوی من انداخته شده، به عنوان یکی از امکانات وجود عینی او تلقی می‌کنم» (سارتر، ۱۹۷۶، ص. ۳۰۳). غالباً دیگری در نزد لوکلزیو تبدیل به موضوع شناخت و تجربه می‌شود. از یک سو، با حضور و نگاهش مجموعه‌ای از نشانه‌هایی را شکل می‌دهد که به تعبیر باختین سازنده «نتیجه گفتگویی و حادثه‌ای» (باختین، ۱۹۷۰، ص. ۲۷۹) است. بنابراین سوژه‌های لوکلزیو مدام «دیگری» را تجربه می‌کنند و در بطن روابط بین‌الذهان خود را تعریف می‌کنند. به عبارت دیگر، وجود و هستی این سوژه‌ها بدون دیگری معنای انسانی ندارد. در واقع «دیگری همچون فلان ظهور تجربی و ملموس وجود ندارد، بلکه به‌لحاظ ریشه‌ای همچون یک شرط وحدت و عینیت از جهان وجود دارد. در واقع، رابطه بین‌ذهنیتی شرط امکان و عینیت جهان است» فونتن^۱، ۱۹۹۹، ص. ۱۴۷). به مین دلیل است که دیگری در کانون توجه مؤلف فرانسیسوی قرار گرفته و پیوند مستحکم با هستی «من» ایجاد می‌کند.

۴. نتیجه‌گیری

اگرستانسیالیسم سارتر تلاش کرد تا با توسل به «آگاهی سوژه» و کشف «ماهیت انسانی»، انسان و اعمال و کنش‌های وی را در بستر موقعیت‌ها تعریف کند. سارتر در فلسفه خود، «زبان» را به نشانه تبدیل کرده و حوادث پیرامون انسانی را تبیین کرد. به نظر سارتر، سوژه با رفتار، طرح آینده‌نگرانه خود، هستی خود را بیان می‌کند و سوژه لوکلزیو نیز با تمامیت هستی خود، وجود فی‌نفسه را به‌عین به تصویر می‌کشاند. همان‌طور که جهت‌گیری هوسرل در پدیدارشناسی آرمانی بود، رویکرد لوکلزیو نیز با نشان دادن سوژه‌های نیت‌مند^۲، پدیدارشناسی خود را شکل داده و سوژه‌ها در پی کشف دنیای خود، رابطه خود را با گذشته خود قطع می‌کنند چون در مقام اختیار و گرایش هستند. سوژه‌های لوکلزیو با نگاه و طرح و اهداف و

1. Fontaine

2. Intentionnel

تصمیمات خود، اشیاء و دنیای بیرونی را از بی‌ارزشی و تهی بودن و حالت فی‌النه‌سه خارج می‌کنند. شخصیت‌هایی همچون اِتل، موندو و آلکسی و فنتان به «وضعیت محدود» بسنده نکرده بلکه موقعیت و وضعیت خود را ایجاد می‌کنند. زیرا که خود طرح، گرایش، قصد و هدف هستند و با فرآیند تغییر و تحول، به جهان بیرونی و اشیاء معنا می‌بخشند. به عبارت دیگر، به‌لحاظ اصالت‌گرایی خود، پیوسته به خارج از وجود خود نظر دارند و با «جابه‌جایی» خود، سرنوشت خود را موجب می‌شوند. در واقع وجود داشتن شخصیت‌ها و سوژه‌های لوکلزیو به معنی «تعالی دائمی» است و حرکت و هدفمندی آن‌ها از ورای آگاهی، همین تعالی و گذر از وضع موجود را ضرورت می‌بخشد و کیفیت ادراک خود از جهان را برای آن‌ها تمامیت می‌بخشد. همین عمل آن‌ها است که کمال آزادی آن‌ها را تعریف می‌کند. بنابراین «ماهیت وجود در جهان انسان، از کیفیت هستی خاص وی یا از اگزیزستانس او ناشی می‌شود» (نوالی، ۱۳۷۴، ص. ۱۹). «دیگری» نیز در نزد لوکلزیو، قبل از خویشستن، قبل از من، قبل از تجربه و قبل از جهان، یک طرح اصیل است: طرحی برخوردار از حرکتی به سمت آینده و شدن. دیگری نیز به کمک من موجودیست که خود را آشکار می‌کند. لوکلزیو با نشان دادن تعهد نویسنده و التزام اثر ادبی خود توانست شالوده فلسفی آثار خود را بر پایه اندیشه وجودی و اجتماعی شخصیت‌های خیالی و اتوبیوگرافیک خود طرح کند. نگرش اصالت وجود در نزد لوکلزیو، همان بازگشت به خویشستن و یا به تعبیر سقراط «خودشناسی» بود. همان‌طور که در نزد هو سرل در کتاب تأملات دکارتی «از پدیدارشناسی اُبژه‌مدار به پدیدارشناسی سوژه‌مدار می‌رسیم که در آن خود، خویشستن را همواره شکل می‌دهد و همه چیز را در پیوند با خود می‌سازد» (احمدی، ۱۳۹۴، ص. ۵۴۷) سوژه‌های لوکلزیو نیز با عینیت بخشیدن به هستی و آگاهی خود، تجربه‌های خود را مقدم قرار داده و فهم و شناخت خود را با ذهنی نیت‌مند و موجودی هدفمند سازگار می‌کنند تا سوژه‌های متعالی خود را عریان کنند. داستان‌های لوکلزیو اهداف پدیدارشناسی و اگزیزستانسیالیسم را مبنای بحث قرار داده و با «مشاهده اشیاء» سعی می‌کنند تا با واقعیت عینی و ملموس اشیاء و تصورات رابطه برقرار کرده و با آزادی خود، اعمال خود را بارور و معنادار کنند. بنابراین سوژه لوکلزیو «جز آنچه انجام می‌دهد و خود را می‌سازد، نیست» (نوالی، ۱۳۷۴، ص. ۲۷). به عبارت دیگر اگزیزستانسیالیسم لوکلزیو همان

اومانیزم سارتر در بستر فلسفه زیستی بوده و گزینش و طرح‌های شخصیت‌ها «وجود فی نفسه» را غنا بخشیده و با تغییر و تحول خود، خود و جهان پیرامون خود را تعریف می‌کنند. آثار لوکلزیو را می‌توان از حیطة نقد بوم‌گرا (écocritique) و رابطه فرد با طبیعت و دانش زیستی نیز مورد مطالعه قرار داد و برای مسائل آن راه حل ارائه نمود.

کتابنامه

- احمدی، ب. (۱۳۸۲). هایدگر و پرسش بنیادین، تهران: نشر مرکز.
- احمدی، ب. (۱۳۹۴). ساختار و تأویل متن. تهران: نشر مرکز.
- سارتر، ژ. (۱۳۸۰). اگزیتانسیالیسم و اصالت بشر. ترجمه مصطفی رحیمی. تهران: نیلوفر.
- جمادی، س. (۱۳۸۵). زمینه و زمانه پدیدارشناسی: جستاری در زندگی و اندیشه‌های هوسرل و هایدگر، تهران: ققنوس.
- کریمی، ی. (۱۳۹۲). روانشناسی شخصیت. تهران: پیام نور.
- کوروز، م. (۱۳۷۸). فلسفه هایدگر. ترجمه محمود نوالی. تهران: حکمت.
- نوالی، م. (۱۳۷۴). فلسفه‌های اگزیتانسیسم و اگزیتانسیالیسم تطبیقی. تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز.
- نوالی، م. (۱۳۷۴). نگرش اگزیتانسیالیستی. تبریز: موسسه تحقیقاتی علوم اسلامی-انسانی دانشگاه تبریز.
- ورنو، ر. (۱۳۷۲). نگاهی به پدیدارشناسی و فلسفه‌های هست بودن. ترجمه یحیی مهدوی، تهران: خوارزمی.

Adam, Jean-Michel, *Le texte narratif*, Paris, Nathan, 1994.

Amar, Ruth, *Les structures de la solitude dans l'œuvre de J. M. G. Le Clézio*, Paris, Publisud, 1994.

Fontaine, Philippe, *La question d'autrui*, Paris, Ellipses, 1999.

Bakhtine, Mikhaïl, *La Poétique de Dostoïevski*, Paris, Seuil, 1970.

Bakhtine, Mikhaïl, *Esthétique et théorie du roman*, Paris, Gallimard, 1978.

Heidegger, Martin, *Être et Temps*, traduit par Emmanuel Martineau, Paris, Authentica, 1985.

Husserl, Edmund, *Idées directrices pour une phénoménologie pure et une philosophie phénoménologique*, Paris, Gallimard, 1950.

- Le Clézio, Jean-Marie Gustav, *Le livre des fuites*, Paris, Gallimard, 1969.
- Le Clézio, Jean-Marie Gustav, "L'Envouté", in *Les Cahiers du Chemin*, 1973.
- Le Clézio, Jean-Marie Gustav, *Mondo et autres histoires*, Paris, Gallimard, 1978.
- Le Clézio, Jean-Marie Gustav, *Désert*, Paris, Gallimard, 1980.
- Le Clézio, Jean-Marie Gustav, *Le chercheur d'or*, Paris, Gallimard, 1985.
- Le Clézio, Jean-Marie Gustav, *Ritournelle de la faim*, Paris, Gallimard, ٢٠٠٨.
- Sartre, Jean-Paul, *L'Être et le néant*, Paris, Gallimard, 1976.
- Sartre, Jean-Paul, *Existentialisme est un humanisme*, Paris, Gallimard(Folio), 1996.
- Sartre, Jean-Paul, *Situations philosophiques*, Paris, Gallimard(Folio), 2005.